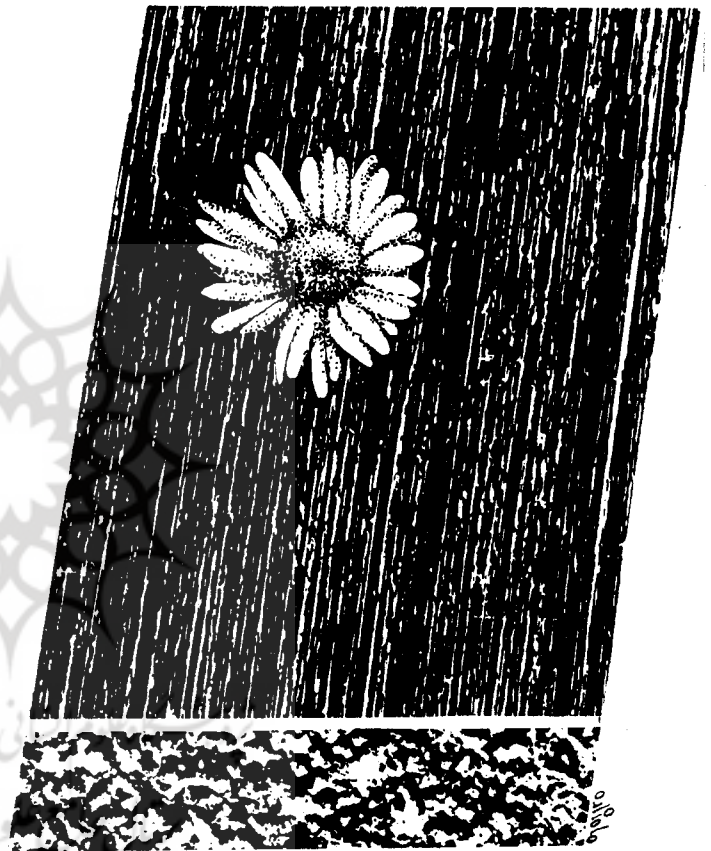


مقایسه روش کلامی شیخ مفید با کلام مسیحی

دکتر مارتین مکدرموت / دکتر همایون همتی



اغلب گفته می‌شود که علم کلام، رشته‌ای دفاعی و مدافعه‌گرانه^(۹) است که مورد قبول برخی از مسلمانان است، نه همهٔ آنان. از دیدگاه غزالی علم کلام داروی شفابخش خطرناکی است که تنها برای حفاظت از ایمان مردم و درهم کوفتن تردید و شبهات منکران سودمند است.^(۱۰) تعریف مشهور ابن‌خلدون از علم کلام نیز چنین است: «علم کلام، دانشی است که عهده‌دار اقامهٔ براهین عقلی در دفاع از اصول اعتقادات و رد شبهات منکران و منحرفان از عقاید سلف و اهل سنت است. محور اصلی این عقاید نیز توحید خداوند است.»^(۱۱)

بی‌تردید هر متکلم در ضمن دفاع از عقاید ایمانی، به شرح و توضیح ماهیت این عقاید و باورها نیز می‌پردازد. و این چیزی است که در مکتب کلامی مفید، توجه مرا به خود جلب کرده است.^(۱۲) همین جا باید گفت که میان علم کلام والهیات مسیحی تفاوتی اساسی وجود دارد. هدف اصلی کلام روشن ساختن و فهمیدن رازی^(۱۳) است که ذهن بشری نمی‌تواند آن را به طور کامل دریابد. دفاع از عقاید

بررسی فرار دهم. صادقانه بگویم که من در چارچوب سنت دینی خودم، که همان سنت کاتولیک مسیحی است و نمونهٔ کامل آن الهیات توماس آکویناس^(۵) است، می‌اندیشم. اعتراف می‌کنم که در این مقاله هدفی شخصی دارم و آن پاسخ دادن به پرسشی است که بسیار پیشتر از این از خود پرسیده بودم، اما تاکنون فرصت پژوهش پیرامون آن برایم حاصل نشده است.

قصد من آن است که بین دو روش «علم کلام» و «الهیات» مسیحی مقایسه‌ای به عمل آورم. با توجه به این مقایسه است که می‌توانم نظریات و آراء شیخ مفید را بهتر دریابم. این مقایسه شاید موجب شود تا شما نیز الهیات مسیحی و مقاصد آن را بهتر دریابید.

راهنمای اصلی من در این مطالعه، اثر تاریخی لویی گارده^(۶) و جورج قنوتی^(۷)، با نام «مدخلی بر علم کلام اسلامی»^(۸) می‌باشد، که خود مؤلفان به نقص آن - که عدم اشتغال بر آراء متکلمان شیعه است - اعتراف کرده‌اند.

اشاره:

گمان نمی‌کنم بتوانم چیز تازه‌ای دربارهٔ شیخ مفید به شما ارائه دهم؛ بسیاری از شما خود از عالمانی هستید که به سنت فکری او تعلق دارید و با چنان سهولتی به آثار او دسترسی دارید که هرگز امکان رسیدن به آن برای من میسر نیست.^(۱) کوشیده‌ام و کوشش می‌کنم تا مکتب کلامی شیخ را هر چه بهتر بفهمم و بدانم که او چه می‌کرده و چه می‌گفته است.^(۲)

در کتابی که دربارهٔ شیخ مفید نگاشته‌ام، «علم کلام» را موقتاً به «تئولوژی»^(۳) که در زبانهای غربی نزدیکترین معادل آن است، ترجمه کرده‌ام. البته این ترجمه کاملاً رضایت‌بخش نیست، زیرا تعبیر «علم کلام»^(۴) به طور دقیق معادل و برابر آن چیزی که در مسیحیت «تئولوژی» خوانده می‌شود، نیست. در این مقاله قصدم آن است که به این دو اصطلاح یاد شده برگردم و برخی تفاوت‌های اندک را که میان نظام کلامی شیخ مفید - به عنوان متکلم - و میان الهیات مسیحی وجود دارد، مورد

در واقع برای علم کلام وظیفه‌ای ثانوی به شمار می‌رود. هم علم کلام و هم تئولوژی، هر دو خدا را واحد و یگانه می‌دانند و به نظر من، از دیدگاه همه ما خدا رازی است که ذهن محدود بشری نمی‌تواند آن را کاملاً دریابد. همه ما معتقدیم که وحی راستین نمی‌تواند مخالف عقل باشد، زیرا خدا هم خالق عقل است و هم مبدأ وحی. با این همه خدا می‌تواند چیزهایی را در مورد خودش آشکار سازد که فراتر از توان فهم ماست.

بنده میل دارم که مضمون وحی را در نظام کلامی شیخ مفید مورد شناسایی و تبیین قرار دهم. یکی از مهمترین کارهایی که شیخ مفید انجام داد، پی‌ریزی یک شالوده عقلی برای آیین تشیع در عصر غیبت بود. او ناگزیر بود که هم به اعتراضهای مخالفان پاسخ دهد و هم به خواسته‌های شیعیان در مورد تبیین اعتقاداتشان و هماهنگی آن با عقل و دانسته‌های پیشین توجه کند؛ به همین سبب من کوشش می‌کنم تا در این مورد به سه موضوع زیر بپردازم:

۱- تلقی شیخ مفید از علم کلام

۲- روش عملی او در طرح مباحث کلامی

۳- مقایسه مکتب کلامی او با تئولوژی.

تلقی شیخ مفید از علم کلام

نکته نخست در این مورد آن است که علم کلام ویژه متخصصان است. هر چند مؤمنان عادی دستور داشتند که ایمان خود را از طریق تقیه حفظ کنند، اما بنابر گفته شیخ مفید همه به گروهی از عالمان فرمان داده بودند که از طریق استدلال با مخالفان به بحث پرداخته و آنان را به حقیقت دعوت کنند.

باز براساس گفته شیخ مفید به سبب همین تشویق ائمه^(ع) بوده است که از آغاز اسلام تاکنون همواره در جامعه شیعه برخی کسان که استدلال (نظر) را به کار می‌گرفته‌اند و به کاوش استدلالی پیرامون حقیقت و دفع باطل می‌پرداخته‌اند، وجود داشته و دارند. شیخ مفید در ارزیابی روش علمی استادش این با تو به چنین می‌گوید: «او روش اهل حدیث را دنبال می‌کرد که عبارت است از توجه به معانی ظاهری و دوری جستن از طریق نظر (الاعتبار). این دیدگاه برای دین و افراد معتقد به آن سخت زبان‌آور است و راه را بر هرگونه کاوش عقلی (الاستبصار) فرو می‌بندد».

از این انتقاد شیخ مفید نسبت به استادش می‌توان به نظر او در مورد نقش و وظیفه متکلم پی برد. وظیفه متکلم این است که بکوشد تا معانی احادیثی را که شنیده، نفهمد و در آنها تأمل کند. این کار باعث می‌شود تا ایمان خود را بهبود بخشد و نیز او را قادر خواهد ساخت تا به گونه کارآمدتری به دفاع در برابر حملات ملحدان و کافران برخیزد.

براساس نظر شیخ مفید، نخستین وظیفه آدمی آن است که خدا را شناسد. چنین می‌نماید که از نظر او شناخت خدا حتی مقدم بر اثبات وجود اوست.

صرف پذیرش انفعالی^(۱۴) احادیث از سوی کسانی که استمداد اندیشه و استدلال دارند هیچ پاداشی نخواهد داشت، زیرا پذیرش انفعالی مساوی با ایمان نیست. البته معنای این سخن آن نیست که همه مردم باید در جدل و فن مناظره مهارت یابند یا قادر به شرکت در مباحثات کلامی و نزاعهای اعتقادی باشند، زیرا «نظر» به معنای مناظره کردن نیست.^(۱۵) شیخ مفید می‌گوید: بسیاری از مردم بی‌آنکه متکلم باشند، دارای معرفتی شخصی هستند که مبتنی بر استدلال است، و

همین امر آنان را برتر از کسانی که سخنان را از روی انفعال می‌پذیرند، قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر، شیخ مفید می‌گوید: عقل هم در مقدمات و هم در نتایج به وحی و نقل (سمع) نیاز دارد و نقل در جایی که برای تنبیه جاهلان به استدلال نیاز هست، جای عقل را نمی‌گیرد، و وجود پیامبر و رسول برای نشان دادن راه هدایت و تکلیف اخلاقی در جهان ضروری است. این وابستگی متقابل عقل و وحی (نقل) یکی از پایه‌های اساسی نظام کلامی شیخ مفید است و مایه تأسف است که او در آثار موجود و نوشته‌های در دسترس به نظریه پردازی و توضیح بیشتر در این مورد نپرداخته است.

جنبه عملی مکتب کلامی شیخ مفید

ادعای این مقاله آن است که کار شیخ مفید چیزی فراتر از بحث و مناظره با مخالفان و دشمنان دین بود. او در عین حال که چنین رسالتی را به عهده گرفته بود، به نیاز حیاتی دیگری توجه کرد که شیعیان بدان مبتلا بودند و در زمان حضور امامان و دسترسی به ایشان، از این طریق رفع نیاز می‌کردند. اما در زمان شیخ مفید و اکنون نیز باید بر اساس خطوطی که او و شاگردان و عالمان پس از وی ترسیم کرده‌اند، ادامه یابد. این وظیفه و رسالت همانا تبیین و تفسیر عقلی دین است. معنای این با آن عقیده چیست؟ چگونه می‌توان در برابر شبهات و اعتراضات از این عقاید دفاع کرد؟ این وظیفه و رسالت تنظیم یک مبنای عقلی برای ایمان و عقاید بود. زیرا محتوای ایمان تنها مبتنی بر عقل نیست، بلکه به نقل (سمع) نیز تکیه دارد. برای تأمین این هدف، شیخ مفید مثلاً در کتاب «الاقصاح» دلیل عمیقی برای نیاز به وجود امام اقامه می‌کند، دلیلی که مبتنی بر قرآن، حدیث، اجماع، عقل و تجربه است و آخرین بخش این برهان - که بر عقل و تجربه تکیه می‌کند - مبتنی بر دو مقدمه است: نخست آنکه، بدون وجود امام عمل به تکالیف شرعی برای مؤمنان محال است، دیگر آنکه خداوند تکلیف مالاطلاق نمی‌کند. بنابراین، یکی از دو مقدمه مبتنی بر نقل است و دیگری (خدا تکلیف مالاطلاق نمی‌کند)، مبتنی بر عقل.

شیخ مفید همچنین برخلاف اشاعره احتجاج می‌کند که خدا عادل است و انسان را به چیزی که فراتر از توان اوست فرمان نمی‌دهد. این مطلب، شیخ را به مسأله دیگری رهنمون می‌سازد و آن این است: «ایا عدل خداوند معلول این است که او مصالح بندگان را مراعات می‌کند یا ریشه در عدل او دارد و یا اینکه زاینده حود اوست». شیخ مفید با پذیرش شق دوم، نشان می‌دهد که با معتزلیان بغداد همراه و دمساز است^(۱۶) و با مکتب بصره اختلاف نظر دارد. اما اگر عدل را معیار دقیق افعال خداوند ندانیم، آنگاه تشخیص عقلی اینکه انجام چه چیز بر او رواست و چه چیز بر او نارواست، امری بسیار دشوار و خطر خیز خواهد بود.^(۱۷)

گویا به همین دلیل است که شیخ مفید به درستی معتقد است که عقل نیاز به تأیید و حمایت وحی (سمع) دارد.

این نکته در واقع ناظر به همان جهتی است که ابراهیم^(ع) درباره چگونگی زنده ساختن دوباره مردگان از خدا پرسید. خدا در پاسخ فرمود: «ایا تو بدین امر ایمان نداری؟» او گفت: «آری ایمان دارم، اما می‌خواهم آزمایش دل بیابم».^(۱۸) پرسش ابراهیم درباره

اصل وقوع زنده شدن مردگان نبود، بلکه تلاشی بود به منظور فهم کیفیت این عمل. و در اصطلاح کلامی، این درخواست ابراهیم بیشتر ناظر به مرحله نخست فعالیت ذهن - یعنی تصور یا مفهوم - این عمل بود، تا اینکه مربوط به دومین مرحله فعالیت ذهنی (تصدیق) باشد که با مسأله صدق و کذب سروکار دارد.

معنای این سخن آن است که شخص شیعه امامی دقیقاً آنچه را که امام می‌گوید، باور دارد.

اما با این همه او می‌خواهد بداند که ایمانش چگونه با دیگر دانسته‌های عقلی او سازگار می‌افتد و هماهنگی پیدا می‌کند. از همین روست که شیخ برای

نمونه در رساله «المسائل الحاجیه» هماهنگی مفاد آیات قرآنی را با آموزشهای مذهب امامیه مورد بررسی قرار داده و می‌خواهد بداند که چگونه آیه شریفه: «و خداوند اراده کرده است تا شما اهل بیت را از هر گونه پلیدی پاک بسازد و پلیدی را از شما دور سازد»^(۱۹) با این تعلیمات سازگار است؟ این در واقع کوششی است برای تبیین معنای آیه یادشده که از راه آن، شیخ می‌تواند افزون بر اعتقادات شیعی و ایمانی خود در مورد طهارت اهل بیت عقلاً نیز این مسأله را توضیح دهد.

از پرسشهای دیگری که در این باره برای شیخ مطرح است این است که چگونه برخی از کارهای پیامبران یا امامان با عصمت آنان سازگار است، برای نمونه: اگر امام علی (ع) می‌دانست چه رخ خواهد داد پس چرا به مسجد رفت و به قتل رسید، یا چرا امام حسین به کوفه رفت؟ این مسأله شیخ را وادار می‌سازد تا درباره عصمت و حدود آن به کاوش بیشتری بپردازد.

با این توضیحات، اکنون نتیجه می‌گیریم که هدف عمده «علم کلام» دفاع از عقاید دینی در برابر منکران و معاندان است، و توضیح و تفسیر عقاید برای مؤمنان و پاسخگویی به نیازهای فکری آنان به منظور فهم کامل‌تر و دقیق‌تر از دین برای «علم کلام» وظیفه‌ای ثانوی به شمار می‌آید.^(۲۰) به نظر من، این وظیفه دوم «علم کلام» در آثار شیخ مفید از منزلی ویژه برخوردار است.

مقایسه علم کلام با تئولوژی

آنچه تاکنون در این مقاله گفته شد ممکن است برای شما کاملاً بدیهی به نظر برسد، اما چیرا من بر توضیح این مطالب اصرار داشته‌ام؟ دلیل آن واضح است، زیرا من پیش از آنکه به کاوش پیرامون «علم کلام» بپردازم، در سنت تئولوژی مسیحی تربیت یافته بودم و کنجکاوی شخصی‌ام مرا وادار ساخت تا شباهتها و تفاوت‌های «علم کلام» را با «تئولوژی» مورد بررسی قرار دهم. من در این خصوص مایلیم که به سه نکته اشاره کنم: درباره هدف، درباره وظیفه و درباره موضوع این دورشته علمی.

در تئولوژی وظیفه دفاع و مدافعه گری نقشی اندک، ثانوی و فرعی دارد، زیرا تئولوژی بیشتر از آنکه مناظره‌ای با غیر مؤمنان باشد، گفتگویی با خود مؤمنان است. هر جا که مخاطبان بحث غیر مؤمنان باشند، آنجا قلمرو فلسفه یا آن چیزی است که «کلام طبیعی»^(۲۱) خوانده می‌شود، که تنها به اثبات عقلی محض درباره مسائلی می‌پردازد. و اما آنچه در دفاع از عقاید دینی اشخاص بر علیه حملات خارجی یا به منظور متقاعد ساختن غیرمؤمنان به کار برده می‌شود تئولوژی به معنای دقیق آن نیست، بلکه دانشی است که

«مدافعه‌گری» نام دارد، زیرا هدف اصلی و عمدهٔ تئولوژی فهمیدن خود دین است.^(۲۲) یا بنا به تعبیری که قدیس آگوستین^(۲۳)، یکی از قدیمی‌ترین عالمان الهیات می‌گوید: «من ایمان می‌آورم تا اینکه بتوانم بهتر ایمان بیاورم». او عقل را به کار می‌گیرد تا هماهنگی موجود میان خود ارکان عقاید را دریابد، و نیز بفهمد که این آموزه‌ها چگونه آدمی را به هدف و اسپین او که همان کسب معرفت بی‌واسطه نسبت به خدای آسمانی است، رهنمون می‌سازند.

به دیگر سخن، اگر میان اجزای یک نظام عقیدتی سازگاری و انسجام وجود نداشته باشد و یکدیگر را نقض کنند، آن نظام فروخواهد ریخت. اما چنین تئولوژی وظیفهٔ اصلی خود نمی‌داند که اعتبار و صحت دین را برای غیر مؤمنان اثبات نماید. این وظیفهٔ فیلسوف یا مدافع‌گر است. یک نفر تئولوگ بیش از آنکه به فکر دفاع از عقاید خویش باشد، به فکر عمق بخشیدن به ایمان خویش است و می‌کوشد از طریق تأمل عقلی دربارهٔ حقایق وحیانی به فهم پیوند عقل و وحی نایل آمده و باشناخت آنها به نتایجی برسد. برای دستیابی به این هدف او می‌کوشد تا خدا را بهتر بفهمد، هرچند که خدا برای او همواره به عنوان رازی باقی خواهد ماند و نتیجهٔ این تلاش معمولاً رسیدن به مرحلهٔ عشق خواهد بود. این نکته نیز دربارهٔ تفاوت موضوع «علم کلام» با «تئولوژی» باید گفته شود که «کلام» صریحاً به اسراری که فهم ما را احاطه کرده‌اند، نمی‌پردازد.^(۲۴) البته هر مسلمانی به سرعت می‌پذیرد که چیزهای بسیاری دربارهٔ خدا هست که پوشیده و ناشناخته (غیب) هستند و فراتر از فهم مخلوقات می‌باشند، ولی به هر حال وظیفهٔ علم کلام این نیست که به این اسرار و رازها بپردازد. یک نفر تئولوگ نیز در واقع بسیاری از موضوعات مورد بحث متکلمان را به بررسی و کاوش می‌گیرد، اما جهت بحث او متفاوت است: برای او خود ایمان مطرح است. البته تئولوژی بسیاری از حقایق را دربارهٔ خدا باور دارد (مانند اینکه خدا وجود دارد و یگانه است و کردار خوب را پاداش داده و رفتار زشت را کیفر می‌دهد) و معتقد است این گونه مسایل را می‌توان از طریق عقل به تنهایی اثبات کرد، اما وحی در عمل ضرورت دارد تا راه رسیدن به این حقایق را نشان دهد، و بگوید که چگونه می‌توان زودتر، آسان‌تر، به نحو مطمئن‌تر و بدون در افتادن به دام خطا به این حقایق رسید؛ زیرا از دیدگاه یک تئولوگ، ایمان هدیه‌ای است که خدا به آدمی می‌بخشد و آدمی می‌تواند آن را بپذیرد.^(۲۵) با پذیرش ایمان، آدمی قدرتی فراتر از نیروهای طبیعی می‌یابد که او را به ایمان استوارتر از دلایل عقلی - اثبات شده یا نشده - مجهز می‌سازد و خود سخن خداوند دلیل او می‌شود.

آنچه یک تئولوگ از طریق سعی و تلاش و به کارگیری عقل به مدد هدیهٔ ایمان به آن دست می‌یابد، نحوه‌ای از شناخت خداوند است که بین شناخت سادهٔ کودکان و معرفت بی‌واسطهٔ عارفی که در تجربهٔ خویش خدا را در ملکوت آسمانها یافته است، قرار دارد.

یادداشت:

۱ این مقاله ترجمهٔ مقالهٔ آقای پروفیسور مارتین مکدرموت (Marin MC Dermott) می‌باشد که تحت عنوان انگلیسی (Method in mufid's Kalam andin christian theology) بزرگداشت شیخ مفید که به تازگی در شهر قم برگزار شد، عرضه گردیده است. این مقاله در کمال فشردگی و اختصار نگارش یافته

است و گرچه نکتهٔ بدیعی را محور بحث خود قرار داده، اما بر اثر ایجاز بیش از اندازه‌ای که بر آن حاکم است، حق مطلب ادا نشده. بویژه در بخش پسابیاتی مقاله که مربوط به کلام مسیحی است، ایجاز و فشرده‌گویی به اوج خود رسیده است و به گمان بنده آقای دکتر مکدرموت نتوانسته مقصود خود را به طور مستدل و مشروح بیان نماید. گرچه باب مفیدی را گشوده است، و شاید این نخستین گام در این وادی باشد که ایشان برداشته‌اند.

۱- این نکته گرچه بوی نواضع از آن استنشام می‌شود، اما راست و صواب است، زیرا منابع آقای مکدرموت در این مقاله بسیار محدود است. و به نظر من ایشان سیمای درستی از علم کلام اسلامی ترسیم نکرده‌اند، بلکه چهره‌ای آشفته و پیریشان و رنگ پریده و ناقص از آن به دست داده‌اند، و به مریای و نقاط مثبت آن کمتر تأکید کرده‌اند. گرچه به لحاظ تسلط کاملی که به زبان عربی دارند دسترسی به منابع کلام اسلامی - که بیشتر به زبان عربی نگاشته شده - برای ایشان کاملاً امکانپذیر است، ولی مشخص نیست چرا در نگارش این مقاله از منابع اندک‌شمار و محدود استفاده کرده‌اند. البته در قسمت کلام مسیحی این سخن بیشتر صدق می‌کند و این ضعف بیشتر مشهود است، زیرا ایشان هیچ‌گاه به کلام پروتستان یا شاخه‌ها و مکتبه‌های متعدد و متنوعی که دارد، اشاره‌ای نکرده است؛ یا از الهیات عرفانی (Mystical Theology) که در میان مسیحیان ارتدوکس رواج دارد، سخنی به میان نیاورده است و به شاخه‌های مختلف الهیات مسیحی حتی در درون سنت کاتولیکی، مانند کلام فلسفی (Philosophical Theology) یا الهیات فرهنگ (Theology of Culture) یا الهیات بحران (Crisis Theology) و کلام تطبیقی (Comparative Theology)، الهیات سیاسی (Political Theology)، الهیات رهایی‌بخش (Liberation Theology)، الهیات سیاه‌پوستان (Black Theology)، الهیات زن‌گرا (Feminine Theology) و دهها رشته الهیاتی دیگر، هیچ اشاره نکرده و توضیحی نداده که اگر این کار می‌شد چه‌ساز اصلی ایشان در این مقاله از این نقض می‌شد. ایشان تنها به الهیات دفاعیانی یا مدافعه‌گرانه (Apologetics) اشاره کرده است، که عهده‌دار پاسخگویی به شبهات مخالفان و دفاع از حریمات مسیحی است. و البته از این حیث تا حدودی با برخی از هدفهای علم کلام نزد مسلمانان مشابهت دارد.

۲- نکته‌ای که نویسندهٔ مقاله بدان اشاره کرده، نکتهٔ بسیار مهمی است. امروز در بخشهای دین‌شناسی و بویژه در میان پدیده‌شناسان دین (Phenomenology of Religion) این مطلب مورد توافق عام قرار گرفته است، که تلاش اصلی ما در دین‌شناسی باید در وهلهٔ نخست فهمیدن دین دیگران (Other Religions) باشد و مسألهٔ «فهم» (understanding) هم در دین‌شناسی نو و هم در رشتهٔ تفسیر یا «هرمنوتیک» (Hermeneutics) از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

مؤلف نیز در اینجا تصریح و تأکید می‌کند که هدف و سعی او این است که آراء کلامی شیخ را درست و دقیق بفهمد. ایشان با اینکه رسماً یک کتیبتش کاتولیک و فلیسین به جامعۀ روحانیت است، ولی بسیار فروتن و خوش‌سرخورد و گشاده‌روی و بردبار و اهل تسامح است. در طول بیش از دو ساعت بحث با ایشان درهای نمیب‌دز ایشان ندیدم، بلکه برعکس با صراحت و شجاعت و ادب سرخی انتقادات و کاستی‌ها را که در مورد مسیحیت مطرح می‌کردم می‌پذیرفت و از ظفره و توجیه بی‌مورد برهیز داشت.

پی‌نوشت:

- 3- Theology
- 4- Kalam
- 5- Thomas Aquinas
- 6- Louis Gardet
- 7- George Ganawati
- 8- Introduction a la Theologie musulmane
- 9- Defensive apologetie

۱۰- این مطلب را آقای مکدرموت از «احباء علوم‌الدین» غزالی نقل می‌کند، که البته صحیح است و غزالی در کتاب «احیاءالعلوم» پس از نقل آراء مختلف دربارهٔ حلال یا حرام بودن علم کلام از کسبانی همچون مالک، شافعی، احمدین حنبلی و دیگران، در پایان به هدم آن پرداخته و در مجموع بوی خوشی به کلام نشان نمی‌دهد، زیرا در آنجا به عنوان یک عارف اهل دل ظاهر شده است؛ اما حقیقت آن است که غزالی تنها در «احیاءالعلوم» دربارهٔ کلام سخن نگفته و آنچه در متن از او نقل شده داوری نهایی و اصلی او نیست. غزالی در کتب و آثار متعددی دربارهٔ علم کلام بحث کرده است؛ از آن جمله در «المنقذ من الضلال» در عین اینکه به تاریخچهٔ پیدایش علم کلام در میان مسلمانان اشاره کرده و هدف آن را «نصرت اهل سنت در مقابل

اهل بدعت» دانسته و نیز علمی متکی بر مسلمات خوانده که در آن بر تعینات و ضروریات (اولیات) تکیه نمی‌شود و تنها به دنبال نقض سخن خصم است.

در پایان می‌گوید که من منکر سودمندی این علم نیستم، اما درد مرا این علم درمان نمی‌کند، و راست هم می‌گوید؛ چه درد عاشق عارفی مثل غزالی که در پی وصال محبوب است یا درد متکلم غیرتمندی که به دنبال حفظ دین و دفع شبهه‌هاست کاملاً متفاوت است! اما گرچه این سخن غزالی در «المنقذ» در مذمت علم کلام است و وظیفهٔ علم کلام را بیشتر «سلبی» می‌داند، ولی در آثار دیگرش مانند «الاقتصاد فی الاعتقاد»، علم کلام را علم عقاید خوانده و وظیفهٔ اصلی آن را توضیح عقاید و شناساندن خدا و صفات او و مسألهٔ توحید می‌داند و دفاع از دین در مقابل شبهات را وظیفه‌ای ثانوی و فرعی برای این علم معرفی می‌کند. از این رو قضاوت مولف محترم با توجه به مجموع آثار غزالی درست نیست. بنگرید به: «المنقذ من الضلال»، تصحیح دکتر عبدالطیلم محمود، صص ۸۷-۹۱ بیروت: دارالکتاب البانی و: «الاقتصاد فی الاعتقاد»، تصحیح و تقدیم الدكتور عادل العواصم، صص ۴-۷۲ دمشق: دارالامانه.

۱۱- این تعریف از کتاب «مقدمه»، ابن خلدون، نقل شده و عین عبارات وی به عربی چنین است: «هو علم يتضمن الحجاج عن العقائد الایمانیة بالادلة العقلیة و الرد علی المبتدعة المنحرفین فی الاعتقادات عن مذاهب السلف و اهل السنة و سرهذه العقائد الایمانیة هوالتوحید و مقدمه ابن خلدون»؛ تهران: انتشارات استقلال، ص ۴۵۸. شگفت اینجاست که آقای مکدرموت چرا از کتابهای عمدهٔ کلامی شیعه و سنی استفاده نکرده و از ابن خلدون که صرفاً یک تاریخنگار معتبر است و دستی در کلام ندارد و متکلم نیست، نقل قول می‌کند. ایشان باید به شرح المواقف، الذخیره فی علم الکلام، کشف المراد، شوارق الالهام، شرح تجرید قوشچی، شرح العقائد النسفیة، تمهید الاصول، ارشاد الطالبین، نهج المسترشدین و دهها رساله و کتاب عمدهٔ کلامی دیگر مراجعه می‌کرد و آنها را مورد استناد قرار می‌داد، بویژه اینکه محور بحث ایشان مکتب کلامی شیخ مفید است - که خود از متکلمان بزرگ شیعی است - و بهتر بود تعریف و موضوع و هدف علم کلام را در آثار متکلمان شیعی دنبال می‌کرد نه از کسانی همچون غزالی که اشعری است، و ابن خلدون که سنی متعصبی است مطلب نقل کند و آن را پایه داوری دربارهٔ مکتب کلامی شیعه و نظام فکری یک علم شیعی قرار دهد.

۱۲- تذکر این نکته لازم می‌نماید که نه تنها در مکتب کلامی مفید و کلام شیعه، بلکه حتی نزد برداران اهل سنت ما علم کلام دو وظیفهٔ عمده و اساسی به عهده داشته و دارد که یکی فرع دیگری است و با دید منطقی متاخر از آن است. آن دو وظیفه عبارتند از: تفسیر و تبیین عقاید دینی و نگرش و جهانیتهی اسلامی برای پیروان و مؤمنان - که وظیفهٔ اصلی و اولی علم کلام است و کاملاً جنبهٔ ایجابی و اثباتی دارد - دیگر دفاع از عقاید دینی و دفع شبهات و اشکالات مخالفان و متکرران و دشمنان، که وظیفه‌های ثانوی و فرعی و تبعی است و جنبهٔ سلبی دارد. و گاه به دلایلی که اکنون مجال بحث دربارهٔ آن نیست، بنا به ضرورت و مصلحت، این وظیفهٔ ثانوی بیشتر مورد عنایت متکلمان قرار گرفته، یا حجم آثاری که در این زمینه پدید آورده‌اند از نظر کمی و کیفی بسیار بیشتر و چشمگیرتر از آثاری است که در مورد توضیح خود دین و آموزه‌های آن تألیف کرده‌اند. بنگرید به: «شوارق الالهام» تألیف لاهیجی «شرح المواقف» اثر ایچی، «تمهید الاصول» نوشتهٔ شیخ توسی، آشنایی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، از آثار استاد شهید مطهری.

13- Mystery
14- Pasive acceptance (تعیذ)

۱۵- برای کسب آگاهی بیشتر در مورد «نظرة» و «جوب آن» از دیدگاه متکلمان شیعه بنگرید به: «انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، اثر علامهٔ حلی، تحقیق محمد نجمی زنجانی، انتشارات رضی انتشارات بیدار، ۱۳۶۳»، «تمهید الاصول»، نوشتهٔ شیخ توسی، تصحیح عبدالمحسن مشکوة الدینی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۸، «قواعد المرام فی علم الکلام» تألیف ابن میثم بحرانی، قم: مطبعة مهر، ۱۳۹۸ ق.

۱۶- این نکته گفتنی است که آقای مارتین مکدرموت هم در کتاب عالمانه و فشرستی از تتبع خویش به نام «اندیشه‌های کلامی شیخ مفید» - که رسالهٔ پایان نامهٔ دکترای ایشان بوده است و به وسیلهٔ آقای احمد آرام به فارسی ترجمه شده - و هم در این مقاله تمیراتی دارند که از اعتقاد ایشان به تأثیر پذیری کلام شیعه از مکتب کلام معتزلی حکایت می‌کند. (صص ۴۰، ۳۰، ۳۰، ۳۰). از کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید که همه جا درپای اعتراضی گری را در آراء متکلمان شیعه و شیخ مفید سراغ می‌گیرد و این البته مطلبی نادرست است. شیخ مفید به عنوان یک متکلم شیعی روی میبانی آیین اعتقادی خود و تعالیم گرانقدر و ژرف امامان شیعه (ع) سخن



می گوید و سخن عبدالرزاق لاهیجی در کتاب «شوارق الالهام» در این زمینه بسیار گویاست:

«وینعی أن یعلم أن موافقة الامامیه مع المعتزله فی اکثر الاصول الکلامیه انما هو الاستمداد المعتزله من الفلسفه، لان الاصول الامامیه ماخوذه من علوم المعتزله بل اصولهم انما اخذت من ائمتهم و هم صلوات الله علیهم یؤمنون اصحابهم من الکلام الاسابکون ماخوذاً منهم علیهم السلام. جمیع ذلك ظاهر لمن مارس اصول الامامیه.

ترجمه: و باید دانست که همسازی امامیه با معتزله در بسیاری از اصول کلامی بدان سبب است که معتزلیان در تدوین مکتب کلامی خود از دانش فلسفه یاری جسته‌اند، نه آنکه اصول اعتقادی امامیه از مکتب معتزله گرفته شده باشد، بلکه امامیه اصول عقاید خویش را از امامان خود گرفته‌اند و آن پیشوایان (ع) همواره پیروان و یاران خود را از روی آوردن و اشتغال به کلام (اشعری و معتزلی و مسابلی کلامی رایج آن زمان، جز در پرتو راهنمایی و هدایت خویش و آنچه که ملهم و برگرفته از اندیشه‌های خود ایشان است، منع می‌فرموده‌اند. و این واقفیتی است که برای هر آشنا به اصول اعتقادی امامیه روشن و آشکار است.

برپایه این سخن بلند لاهیجی که شواهد تاریخی نیز کاملاً آن را تأیید می‌کنند، کجا می‌توان کلام شیعه و آراء کلامی مفید را با تأثیرات معتزلی توجیه کرد و انکار و بداعت و اصالت آن را نادیده گرفت و یا کم‌رنگ نشان داد؟

۱۷- اشاره به مسأله «حسن و قبح عقلی یا شرعی» است که با مسأله «عدل الهی» ارتباط دارد و شیعه از دیرزمان «عدلیه» خوانده شده؛ زیرا معیار عقلی و عدلی برای افعال پروردگار قابل است. برای کسب آگاهی بیشتر بنگرید به: «حسن و قبح یا پایه‌های اخلاق جاودان»، تألیف استاد جعفر سبحانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸، و «عدل الهی»، تألیف استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.

۱۸- آیه شریفه این است: و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تجی الموتی قال اولم تؤمن، قال بلی ولكن لیطمئن قلبی... (سوره بقره، آیه ۲۴۰).

۱۹- آیه شریفه تطهیر در قرآن به این عبارت آمده است: انما یرید الله لیزهبن عنکم والرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (سوره احزاب، آیه ۳۳).

۲۰- این نتیجه‌گیری به نظر ما کاملاً نادرست است و نشانگر عدم آشنایی عمیق نویسنده مقاله با کلام شیعی و عدم رجوع به آثار و منابع اصلی متکلمان بی شمار این مذهب است، و همان نکته‌ای است که به تفصیل در جوشی و یادداشت‌های آغازین خود بر این مقاله توضیح دادیم. شناخت عقاید و آشنایی با اصول دین و توحید و صفات باری تعالی هدف اصلی و عمده علم کلام است و به همین علت از قدیم این علم را «فقه اکبر»، «علم اصول»، «اصول الدین»، «علم عقاید» و «علم توحید و صفات» می‌خوانده‌اند، نه علم دفاع از دین و رد منکران و دفع شیئات. متکلمان برجسته شیعی همچون لاهیجی در «شوارق» تصریح کرده‌اند که تسمین و ممارست در این علم، شخص بزرهنده را به توانایی دفع شبهه‌های منکران و دفاع از اصول دین قادر می‌سازد و تجهیز می‌کند، نه اینکه هدف اصلی و اولیه علم کلام همین دفع شیئات و رد اعتراضات مخالفان باشد. قاضی عبدالدین اجدی در «شرح المواقف» پنج فایده و هدف برای علم کلام ذکر می‌کند که نخستین آن ترقی به دروه تحقیق و شناخت خدا و توحید، و آخرین آن رسیدن به سعادت دوسرا می‌باشد و دفع شبهه‌ها تنها وظیفه‌ای سلی و ثانوی و کاملاً فرعی است و درست نیست که آن را اصلی‌ترین هدف و وظیفه علم کلام بدانیم و کلام را باین ویژگی معرفی کنیم. گرچه همان گونه که پیشتر گفتیم، ممکن است در برخی ادوار و پاره‌های موارد به علت مصالح و ضرورت‌های چندی که وجود داشته، عالمان دینی و متکلمان اسلامی بیشتر به دفع شیئات و اشکالات معاندان و منکران پرداخته باشند و کمتر به جنبه ایجابی - که همان تفسیر دین و توضیح عقاید است - پرداخته باشند. و این کمبود امروز در جامعه انقلاب کرده ما کاملاً محسوس و چشمگیر است و عالمان دینی باید با یک جهاد پیگیر و مستمر علمی به توضیح و تفسیر مقولات دینی برای مردم این عصر و نسل جوان و تحصیلکرده بپردازند و رسالت سنگین خود را به عنوان «وارثان پیامبران» به نیکی ادا کنند تا این خلأ موجود از میان بر خیزد و این البته نه کاری است چردا! دانش و معلومات می‌خواهد و قلم و بیان جذاب و تسوانسا و همست و درد دین!

21- Natural Theology

۲۲- نزاعی برسر الفاظ نیست و ما با جناب مکدموت در نامگذاری «الهیات»، «علم کلام»، «دفاعیات کلامی»، اختلافی نداریم، اما می‌گوییم که علم کلام با فلسفه و نیز فلسفه دین کاملاً

متفاوت است و نمی‌توان رسالت علم کلام را از فلسفه به معنای دقیق و خاصی آن انتظار داشت. گرچه می‌دانیم که ایشان پیرو فلسفه سنت توماس (Thomism)، و به اعتراف خود در بحثی که در قم با ایشان داشتیم از میردان اتین ژیلسون (Etien Gilson) فیلسوف توماس گرای فقیه معاصر است و از نظر تفکر و منرب فلسفی پیرو فلسفه مشایی و مکتب ابن سیناست (فلسفه سنت توماس بنا به اعتراف خود او در آثارش مانند «رساله وجود و ماهیت» کاملاً متأثر از فلسفه مشایی حکیمان اسلامی، بویژه ابن سینا و ابن رشد است)، اما باین همه، علم کلام وظیفه و رسالتی غیر از فلسفه دارد و موضوع و روش و مسائل و مبادی آن کاملاً با فلسفه متفاوت است. تقسیم کلام به مدافعه‌گرانه و طبیعی و... البته تقسیم درستی است و ابتکار در این زمینه از آن غریبان و متفکران مسیحی است. در میان مسلمانان ما چند شاخه یا رشته کلامی نداشته‌ایم و نداریم و همه وظایف سلی و ایجابی و تبیین عقاید و دفع شیئات و مانند اینها را تحت یک نام نامیده‌ایم، و از یک علم انتظار داشته‌ایم و علم کلام را به چند رشته فرعی و شعبه‌های گوناگون تقسیم نکرده‌ایم. اما این تفکک و تقسیم وظایف در مسیحیت و کلام مسیحی صورت گرفته و با دید منصفانه کار درست و بجایی است.

23- St. Augustine

۲۴- این اصلا وظیفه علم کلام نیست، بلکه وظیفه علم عرفان (Mysticism) است که خود دانش وسیع و گسترده‌ای است و در میان شیعه از عمق و جامعیت کم‌تظیری برخوردار است. شگفت است که در کلام مسیحی بین دو علم کلام و عرفان تداخل و خلط رخ داده و رسالت یکی را از دیگری انتظار می‌برند. در اسلام سخن از اسرار و سواطن دین و فیهم راز هستی در عرفان و بویژه مکتب ابن عربی با کمال عمق و یختگی مطرح شده و شارحان و مفسران ژرف اندیش و صاحب‌دل شیعی همچون سید حیدر آملی نیز نظام عرفانی

او را با الهیات شیعی درک‌ملاط مهارت و استادی بیوند زده‌اند، که مجال بحث تفصیلی آن در اینجا نیست.

۲۵- این مطلب که: نهایت ایمان رسیدن به «مرحله عشق» است، سخنی صواب و مقبول است، اما اینکه در مباحث کلامی تنها بر عشق تأکید کنیم و ایمان را صرفاً زاییده عشق و هدیه الهی بدانیم، گرچه تعبیر زیبا و با شکوهی است، ولی برای ادیان تبلیغی (Missionary Religion) مانند اسلام و مسیحیت به شدت زیانبار است. کنار نهادن عقل و تأکید انحصاری بر دل، و اشراق و شهود را به جای برهان و استدلال نشانندن راه را بر تبلیغ دین و گسترش دعوت و انتقال پیام کین می‌بندد. مگر احساسات شخصی از قبیل عشق و کشت عاشقانه میان عبد و معبود را می‌توان به دیگران انتقال داد و عرضه کرد. عشق و احساسات و عواطف از انواع «علم حضوری» است که انتقال‌پذیر است، و نه تکرار‌پذیر یا تعمیری. پذیر و در تبلیغ دین و معرفی پیام آن نمی‌توان بر احساسات و تجارب شخصی تکرار‌پذیر و غیر قابل انتقال تکیه کرد، اگر هم کسی بخواهد این «حضور» را به «حصول» و مفهوم، تبدیل و ترجمه کند، سر از همین مفاهیم و مقولات فلسفی و کلامی در خواهد آورد و دیگر عشق و احساس و علم حضوری نیست، بلکه همان چیزی می‌شود که از آن حذر می‌شد، یعنی مباحث عقلی و کلامی. این از ویژگیهای افتخارآمیز دین مبین اسلام است که در عین پذیرش بیوند عاشقانه میان بنده و خدا و قبول امکان الهامات و عنایت‌های الهی و عیبی و تأکید بر رابطه استوار قلبی با خداوند، برای عقل و دریاقت‌های عقلانی نیز حجت و اعتبار قابل است و هیچ گاه حکم عقل و قلب را با هم در نمی‌آمیزد و در دعوت و تبلیغ پیام معنوی خود از عقل نیز سسود می‌جوید، گرچه در نهایت مؤمنان را به شهود و باور قلبی و محبت الهی فرا می‌خواند و سوق می‌دهد.